

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

با اینکه ما نسبت به کارهای مرحوم آقا پیش از بقیه اطلاع داشتیم ولی بعد از فوتشان مواجه شدیم با یک سری مسائل عدیده که شاید کسی نداند که عجب ایشان زمان حیاتشان چه کارهایی انجام داده که حتی خود ما اطلاع نداشتیم نه من نه اخویها نه هیچکس دیگر خبر نداشتند مسائلی که بعد از فوتشان روشن شد که فلان قضیه مثلاً به کجا ربط داشت.

صحبت این شد که بعضی از آقایان می‌فرمایند حتماً باید طلبه بیاید در منزلشان کارت و شناسنامه فتوکپی پدر و مادر همه را ارائه بدهید گفتم خدا گذشتگان را پیامرزد خدا رحمت کند مرحوم استادمان مرحوم آقای غروی آن موقع برای من تعریف می‌کرد که در نجف جدشان بعد از سید یزدی مدتی مرجعیت داشته مرحوم حاج زین العابدین غروی که به اعتقاد ایشان خدمت حضرت

هم رسیده بوده! به طور مستمر می‌رسیده و یک قرائن و شواهدی هم در این تشریف ایشان نقل می‌کرد می‌گفت پدرم می‌گفت که در نجف یک شخصی شروع می‌کرد پشت سر پدر ما حرف زدن یعنی جد ایشان می‌گفت که چیه و معلوم نیست چه کار می‌کند به ما نمی‌رسد و از این حرفها هی این طرف و آن طرف می‌گفت، یک روز رفتیم یعنی پدر آقای غروی می‌گفت رفتیم پیش پدرمان گفتیم آقا این طرف و آن طرف خیلی حرف می‌زند و فلان و این چیزها، به من گفت این دفعه اگر دیدیش یواش به طوری که کسی نفهمد دهانت را بگذار دم گوشش بگو حاجی فلان را می‌شناسی یا نه؟ همین می‌گفت ما یک روز او را در خیابان دیدیم گفتیم بیا با تو کار دارم می‌گفت تا آمد خواست شروع کند قبل از آن که کتابش را باز کند گفتم پدرم گفت که حاجی فلانی را می‌شناسی تا این را گفتیم یکدفعه سرش را انداخت پایین همین طوری حالا این حاجی فلان کی بود از طرف ایشان هر ماه می‌آمد به این یک مبلغی می‌داد و هیچ کس خبر از این قضیه نداشته حتی ما

هم خبر نداشتیم پدر آقای غروی می گفت که ما خبر نداشتیم و این نمی دانست این حاجی خیال کرد این را از خودش دارد میدهد و فحش می داد و از این جور چیزها!

خدا گذشتگان را رحمت کند آنها که بودند اینها چی بودند؟ علتش و منشأش تهی بودن و خالی بودن است، می خواهند پر کنند، آنها پر هستند پر از عبودیت است پر از توکل است پر از توحید است پر از خدا دیدن است پر از امام دیدن است این خالی است هیچی نمی بیند هی به این وسیله می خواهد رفع نقائص را بکند رفع آنها را بکند

تلمیذ: ... مولانا

استاد: به به

تلمیذ: نفس از درهاست او کی مرده است

استاد: بله

تلمیذ: از غم بی آلتی افسرده است

استاد: اینها می خواهند ما را به سمت پُری

ببرند پُری یعنی صفر بودن نیاز و فقر و احتیاج! ما

نمی رویم جفتک می زنیم هی آن راه و رسم را کنار

می‌گذاریم و از پیش خود راه دیگری را انتخاب
می‌کنیم هی به آن شکل و می‌گویند بابا به آن سمت
بیا راحت شو! واقعا اینها راحت تر هستند یا اینها؟!
جداها اگر به راحتی باشد و به همین اعصاب راحت
و خیال راحت و اینها باشد، اینها شب راحت
می‌خوابند یا آنها می‌خوابند؟! آن در خواب که هیچ
در نمازش هم به فکر نقشه و برنامه و این که چه کار
بکند و چه جوری قضیه را پیچاند و درست بکند،
ولی این، همه را ول کرده و بی خیال هر چی از آن
بالا می‌آید، بیاید، کدام راحتتر است؟ کدام
دردسرشان کمتر است و کدام بارشان سبکتر است
این طرف که راحتی است کدام بارشان سبکتر است.
آمدیم به مرحوم آقا گفتیم، البته من نگفتم
یکی دیگر از اخوان گفت: آقا فلان کس مثلا این
طرف و آن طرف دارد علیه شما حرف می‌زند چه
می‌کند فلان می‌کند مرحوم آقا قاه قاه می‌خندیند
همین طوری نه خنده برای ماها برای این که ما مثلا
تسکین پیدا بکنیم یعنی همین طوری هر هر خنده که
چرا این قدر زحمت می‌کشند چرا این قدر زحمت

می‌کشند مگر نمی‌دانند همه اینها به عباى ما
می‌خورد! به ما نمی‌خورد مگر خبر ندارد مگر خبر
ندارد که همه این حرفها به عباى ما می‌خورد به ما
نمی‌خورد چرا این قدر زحمت می‌کشد و خودش را
به زحمت می‌اندازد هیچی حالا کی اعصابش راحتتر
است آنی که خودش را دارد جرّ می‌دهد یا آنی که
دارد هر هر می‌خندد اعصاب کدام راحت‌تر است
فکر و خیال کدام جمع‌تر است و درد سر کدام کمتر
است و بار کدام بیشتر است؟ اینها هی برای آدم بار
اضافه می‌کند هی شانه‌های انسان را سنگین‌تر
می‌کند هر چه انسان از اینها بیشتر داشته باشد بیشتر
شانه‌هایش سنگین می‌شود.

چقدر واقعا اینها راه انسان را راحت کردند
چقدر واقعا چقدر در این مسائل و مطالب متابعت از
اینها فکر انسان را راحت‌تر وجدان انسان را آسوده‌تر
می‌کند و انسان را از آن تشویش و اضطراب و اینها
بیرون می‌آورد!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

امروز به تقریر مسئله مرحوم آخوند

می پردازیم و بعد هم آن اشکالی که بر این تقریر وارد می شود. اما خوب جواب این مسئله دیگر ان شاء الله می ماند برای بعد.

در تقریری که مرحوم آقا در رویه مشاء فرمودند در آن جا صحبت از فناء جنس در فصل بود و ماده در صورت و بر همین اساس مرحوم آخوند فرمودند که جوهریت ماده و جوهریت جنس دخالتی در انتزاع جنس از ماده ندارد بلکه نفس مسئله ابهام و اجمال ماده است که منشأ برای انتزاع جنس است نه جوهریت، اگر مسئله جوهریت بود خوب صورت هم جوهر^۲ چرا شما جنس را فقط از ماده اخذ می کنید و می گوید که ماده به عنوان مصداق و آن جنبه سعی خودش به عنوان جنس؟! صورت به عنوان مصداق و فصل به عنوان جنبه سعی این. در این جا فصل از صورت انتزاع می شود و جنبه سعی پیدا می کند.

ناطقیت کلی، انسانیت کلی و نطق کلی و آن نفس بشریت کلی و همین طور از ماده این انتزاعیتش به خاطر جوهر بودن نیست صورت هم جوهر است

هم آن جوهر یک وقتی جنبه مصداقیت دارد که خود آن نه ماده، قابل سرایت است نه آن صورت، قابل سرایت است چون هر دو مصداق است مصداقی که الان یک ماده زید دارد. آن مصداقیتش قابل انتقال و تسری برای عمرو نیست این مال خودش است ۶۸ کیلو وزنش است و آن عمرو هم فرض کنید که ۷۶ کیلو وزنش است آن هم مال خودش است خالدهم فرض کنید که ۴۰ کیلو وزنش هم است هر کدام از اینها مال خودشان است این ماده مال خودشان است ولی در این جا یک جنبه‌ای انتزاع از این طرف، از طرف دیگر خود زید بودن، خود عمر بودن و خود خالد بودن را شما در نظر می‌گیرید به ماده او توجه نمی‌کنیم وقتی که می‌گویند آقا امشب رفیق شما می‌خواهد بیاید منزل شما رفیق شما کیه؟ حسن آقا شما فکر نمی‌کنید حسن آقای ۶۷ کیلویی می‌خواهد بیانه، حالا آمد و این حسن آقا به او خوش گذشته و شده ۷۷ کیلو شما منتظر ماده‌اش نیستید که این جسمش است، حسن آقا را مد نظر دارید یا اینکه که نه فرض کنید که با زنش دعوا شده ۶۷ کیلو ده کیلو

کم کرده و شده ۵۷ کیلو حالا یک اچی شده این قدر لاغر شدی بابا خبر نداری گرفتاری روزگار و فلان بابا خوش باش ول کن این که می گوید و لش کن بابا دنیا را این قضایا را، خیلی راحت باش حالا که می خواهد بیاید منزل شما به این عنوان ۵۷ کیلویی شما هیچ وقت و یا به عنوان ۱۰۰ کیلو در نظر نمی آورید! ماده او را در نظر نمی آورید! وزن او را در نظر نمی آورید! لباس او را که با چه لباسی همان طوری که لباس او را در نظر نمی آورید که این آمدن زید با لباس خاصی باشد! فقط همان زیدیت زید در نظر شما مجسم است همین طور وزن او بدن او رنگش حالا این که آمده در نزد شما مودارد یا موهایش زده شب جمعه است یا روز جمعه است یا فرض کنید که اصلاح کرده سرش و محاسنش را یا اصلاح نکرده پشم وریش گذاشته اینها هیچ کدام مطرح نیست برای شما.

چون اینها همه مواد است مواد اولیه است مواد هیچ کدام مورد نظر نیست آنی که مورد نظر است جنبه صورتیت او است آن مورد نظر این

دعوت و ضیافت و لقاء و این حضور است حالا یک وقتی می‌گوید فرض کنید که زید وزنش ۷۰ کیلو است یا می‌نشینید با او گپ می‌زنید صحبت می‌کنید از مطالب این طرف و آن طرف می‌گویید شش ماه دیگر می‌گذرد می‌آید در منزل شما وزنش می‌شود ۹۰ کیلو باز شما همان حرفها را می‌زنید می‌گوید در حرف تغییر ایجاد نمی‌شود صورت عوض نشده ملاک هم صورت است فعلیت شی به صورته لا بمادته و آن شخصی که الان حضور پیدا می‌کند در منزل شما آن شیئیت او آن چه که هویت او را تشکیل می‌دهد صورت او است این ماده او و بدن او یا ۷۰ کیلو است یا یک دفعه او می‌شود ۶۰ کیلو یا اضافه می‌شود یا کم می‌شود هیچ کدام اینها ملاک نیست.

پس بنابراین آن چیزی که جنبه عموم و اشتراک دارد آن ماده است که جنبه اشتراک دارد یا صورت است، اگر صورت هم مثل ماده جنبه اشتراک داشت این صورت هم به شکل یک امر مبهم برای شما تجلی و ظهور پیدا می‌کند نه یک امر مشخص و ثابت که آن امر ثابت در قالبهای مختلف می‌تواند

ظهور پیدا کند در قالب ۷۰ کیلویی در قالب ۹۰ کیلویی در قالب ۱۰۰ کیلویی در همه اینها می‌تواند ظهور پیدا کند و حتی از طفولیت تا زمان شیخوخیت هم تغییر پیدا نمی‌کند فقط وزنش عوض می‌شود فقط شکل و شمایل عوض می‌شود وقتی که فرض کن شما یک طفل دو ساله را ببینید در بیست سال بعد این می‌شود بیست و دو ساله نگاه می‌کنی این همان است در حالی که نمی‌شناسید او را تا می‌بینید که یا مثلاً فرض کن به شما می‌گویند که این همان طفل دو ساله‌ای است که بیست سال پیش شما او را دیدید شما حکم واحد به او می‌کنید در حالی که طفل دو ساله آن موقع ۴ کیلو وزنش شده در حالی که الان به ۶۰ و ۷۰ رسیده، چرا حکم واحد می‌شود؟ به خاطر صورتیش. مرحوم آخوند می‌فرمایند: وقتی که شما نظر به ماده می‌کنید اصلاً ماده در نظر شما نسبت به آن صورت به حساب نمی‌آید یک امر مشترک کلی است بین چهار کیلویی و بین نود کیلویی سی کیلو را داخل می‌شود هیچ حسابی روی آن نمی‌شود، چهل کیلو را داخل می‌شود شصت کیلو

را داخلش می‌شود، یک امر سیالی است که آن امر سیال وقتی که از شکم مادر به وجود می‌آید دو کیلو و دو کیلو و نیم و سه کیلو وزنش می‌شود، وقتی که ده سال می‌شود فرض کنید که بیست و پنج کیلو وزنش است، وقتی که به جوانی و بیست سالگی می‌رسد شصت و هفتاد کیلو وزنش می‌شود. هیچ ماده در نظر انسان و بدن در نظر شیء تحقق پیدا نمی‌کند حتی آن چیزی که عوام آن را می‌فهمند، همین را می‌فهمند بچه هم می‌فهمد شخصیت این پدیده خارجی یا حقیقت خارجی است که آن شخصیت، شخصیت ثابت است و در طول حوادث تفاوتی نمی‌کند.

پس آن چه که جنبه سببی دارد نسبت به سنین مختلف و در همه سنین این خودش را نشان می‌دهد بدون این که خودش را مطرح کند آن عبارت است از ماده بودن، در قضیه و در حکم خودش را مطرح نمی‌کند اگر قاضی بخواهد حکمی کند بر علیه شخصی وزن او را نمی‌برد در باسکول بکشد که حالا بیا بنشینیم چکار کردی اول وزن بردارد بعد

بگوید که چکار کردی یا موقعی که این جنایت را انجام می‌دادی وزنت چقدر بود الان که پیش من نشستی ترسیدی ۲۰ کیلو آب شدی باید بگذاری ۲۰ کیلو اضافه شوی تا بتوانم درست قضاوت کنم تمام این مسائل همه کنار است چرا چون ماده مطرح نیست فقط ماده در این جا به عنوان یک امر سیال و قابل اشتراک در همه موارد این ماده یک حضور دارد بدون این که انسان ذهنش متوجه او باشد و بدون این که بخواهد در نظر بیاورد آن چه را که در نظر می‌آورد در حکومتها و قضاوتها و ارتباطات خودش و در آن چه را که باید نسبت به او انجام بدهد آن عبارت است از شخصیت او شخصیت او چیست؟ همان نفسیت او و نفسیت او همان صورت او است پس بنابراین آن چیزی که قابل اشاره است و قابل توجه استقلالی است و قابل برای به حساب آوردن و به میزان آوردن است صورت شیء است، که این صورت شیء در همه سنین طفولیت و شباب و شیخوخیت یکی است در این دنیا یکی است در مثال و برزخ یکی است و در قیامت هم یکی است، آن

صورت شیء است که باقی می ماند. این همه فلسفه و حکما داد می زدند و درد داشتند از این که مسئله در قیامت مسئله صورت است نه ماده نه این که اینها می گفتند ماده ای وجود ندارد می گفتند که به وجود ماده و به عدم ماده ما کاری نداریم نه این که نیست اینی که فرض کنید که بزرگان می فرمودند که قیامت قیامت صوری است نه قیامت مادی و بهشت صوری است نه بهشت که مادی عقاب و امثال ذلک عقاب صوری است نه عقاب مادی، همه برای این است که ماده یک امری است که اصلا به حساب نمی آید در میزان، او شعور ندارد او از خود اختیار ندارد او از خود وجودی ندارد اگر وجودی داشته باشد آن وجود را صورت به او می دهد این مسئله است! نه این که ماده نیست ماده هم در روز قیامت داریم فرض کنید که بهشت و قیامت هم فقط قیامت صوری هم نیست قیامت مادی هم هست منتهی نه هر ماده ای ماده متناسب با خودش، ماده ای که با این مواد فرق می کند ماده ای که توالد و تناسل ندارد ماده ای که کون و فساد ندارد ماده ای که فرض کنید

که از نقطه نظر جهاز هاضمه در یک وضعیت دیگری قرار دارد به این کیفیتی که در این دنیا هست در آن جا نیست اگر قرار باشد در آن جا ما همین روده و شکم را داشته باشیم همین معده و لوزالمعده و کبد و اینها را داشته باشیم و میوه‌ها هم همان میوه‌ها باشد و اطعمه هم همان باشد از یک طرف می‌آید و از یک طرف می‌رود پس آن جا خدا باید به اندازه دور بهشت دستشویی بسازد با آن بخور بخوری که آن جا ما راه می‌اندازیم ما تشتهی ما تلذ الاعین یک طرفمان باید دستشویی باشد یک طرفمان هم باید دیگ آشپزخانه باشد!

آن موقعی که مشروطه و اینها داشته می‌آمدند در تهران این زمان مشروطه و فلان این حرفها بود یکی از خاطرات را من می‌خواندم آنجا دیدم که این انگلیس، هر چه بر سر اسلام آمده از این انگلیس آمده این انگلیس!! دارند دستشویی می‌سازند! مگر چقدر توی این سفارت آدم است؟ پنجاه تا دستشویی!! گفتند این عمله بیایند بسازند یکی گفت صبر کن حالا، کم کم صدایش درمی‌آید وقتی صف

کشیدند. آن وقت جریان مشروطه شد از قبل هم خبر داشتند و برنامه ریزیها شد و جریان مشروطه شد و مردم پناه می آورند می آمدند و می رفتند و بساطی بود این دیگرها را گذاشته بودند مفصل گفت این دیگرها را می بینی این دستشویی را هم می خواهد! این دیگرهایی که داری می بینی در سفارت چیدیم آن هم باید آن طرفش باشد نمی شود که این جا بخورند بیایند بروند بیرون آنها را می گیرند. باید همین جا مشکل حل شود.

حالا اگر در روز قیامت قرار بود ما همین ماده را داشتیم البته مرحوم آقا در جلد ششم امام شناسی که در آن جا راجع به مسئله شبهه اکل و مأكول و کیفیت آن ذکر کردند در آن هم شاید خلاصه مسائلی باشد و نظر صدر المتألهین را اینجا با یک تغییر و تحولاتی در آن جا ذکر کردند و اینها خلاصه عرض بنده این است که اگر قرار باشد بدن همین بدن باشد یا باید قضیه مثل قضیه فرض بکنید حضرت موسایی باشد که در آن جا در آن چهل روزی که در کوه طور بود داریم که لم ینم و لم یأکل و لم یشرب طرفی

عین یا لحظه واحده در روایات داریم اگر آن جور باشد خوب هیچ چیزی نیست ولی اگر همین بدن باشد و به همین کیفیت باشد این و همین جهاز هاضمه باشد این جهاز هاضمه اقتضای دیگری دارد این جهاز هاضمه یک دخل و خرجی دارد بله ممکن است انسان به همین کیفیت باشد ولی کیفیت جهاز هاضمه او تفاوت کند و دیگر نحوه تبدیل این ماده به ماده دیگر برگردد به تغییر و تبدل دیگری که آن جنبه مجردیت در این جا بیاید و آن حکومت و غلبه تجردی که بر اطعمه و اشربه آن عالم اخروی است آن جرمیت را از این ماده بگیرد و تبدیل کند به یک حقیقت روحیه و نوریه، آن مسئله ممکن است.

برای بعضی از افراد همین قضیه در این جا هم اتفاق می افتد این مطلب که به واسطه غلبه نفس در آن حیثیت نوریه و روحیه خصوصیات عمل و فعل و انفعال این جهاز هاضمه متبدل می شود به خصوصیات روحی و دیگر مسئله کون و فساد نیز در این جا راه ندارد چنان چه در بعضی این مسئله هم نقل شده! علی کل حال حالا این وضعیت باید

این طور باشد حالا چرا ما این طور هستیم مثلا در آن جا فرض کنید که بدنی که انسان در آن جا دارد سایه ندارد خوب اگر بدن در این جا همین چیز باشد چطور سایه ندارد مگر می شود که نور فرض کنید که به یک جسم مادی بخورد و سایه نیاندازد این نمی شود این طور.

پس بنابراین باید یک حیثیتی باشد بدن در آن جا باید یک بدن دیگری باشد نوری که در آن جا نور است بتواند نور عبور کند از ماده رد بشود و دیگر آن جا سایه ای در آن جا، ظلی در آن جا تشکیل نشود علی کل حال ان شاء الله برویم تماشا کنیم بیخودی این قدر زور نزنیم این جا تا بخواهیم ببینیم که چه خبر است حالا خیلی، قلیل^۲ جدوی است این. مسئله مهم همان مسئله استقلال صوری است که آن حیثیت صورت است که شخصیت شخص و آن هویت شخص و آن انیت شخص را این تشکیل می دهد حالا در هر قالبی و شکلی و در هر بدنی می خواهد باشد. این مسئله را اگر در نظر بگیریم آن وقت به کلام مرحوم آخوند می رسیم که در پاسخ اشکال بنابر

فلسفه مشاء این پاسخ به اصطلاح داده می شود که ماده یک امر مبهمی است، یک امر مبهم و قابل برای تسری به همه آن دو کیلو بودن یک طفل در همه ممکن است که این قضیه وجود داشته باشد اگر یک بیمارستانی که فرض کنید که در آن پانزده تا بچه به دنیا می آید ممکن است بین دو کیلو و دوکیلو و نیم و سه کیلو و سه کیلو و نیم باشد این مسئله متفاوت باشد هیچ توجهی نیست به این که حالا این سه کیلو یا دو کیلو است اسمش چیست پسر کیست شکل کیه دنبال آن می گردد مادر پدر که این شکلش چه جوری است پسر است یا دختر است. فرض بکنید که این خصوصیات به اصطلاح چیزیش چه جوری است همان روز اما این که دو کیلو است حالا مثلا چند کیلو است آخر سریع سوال می کند می گویند فرض کنید که سه کیلو بوده پس خوب بوده است یا فرض کنید که دو کیلو بوده است یکی دنیا آمده یک کیلو و سیصد گرم بوده این چه جور زنده می ماند الان برای خودش صد و سی کیلو است و اینها دنبال این وزن نمی گردند که این وزن و در ذهن و در

نظرشان باشد نه، فقط دنبال شخصیت این بچه انسان می‌گردد.

پس این امر مبهم است یک امر مستقلى نیست که یک امر اختصاصى هم مبهم باشد این دو کیلو در این است در این است در این است در همه اینها است و همین طور تا این به سنين بالا برسد این جا است که اگر ما بخواهيم که یک جامعى بين مصاديق پیدا بکنيم نمی‌توانيم آن جامع را صورت شخصيه فرد قرار بدهيم به عنوان جامعيت بين همه، آنی را که به عنوان جامعيت می‌توانيم تصور بکنيم باید قابليت و استعداد داشته باشد این قدرت را داشته باشد که بتواند با همه بنشیند و با همه برخورد و این با همه نشست و برخاست کند و آن عبارت از چیست؟ همان خصوصياتی است که لحم و استخوان است و عظم است و بشره و شعر و فلان و این چیزها که با همه آنها اما ديگر صورتی که بر این مترتب است نه ديگر، آن ديگر خطر قرمز است آن جا را ديگر نمی‌توانيم بگويم سرايتی است، صورت او را به ديگرى سرايت بدهيم اين می‌شود چى؟ اين می‌شود

جنس. بله از این نقطه نظر که این صورت یک جهات مشترکی را ابراز می‌کند که بین این و بین آنها اشتراک وجود دارد یک کلی دیگر از این صورت گرفته می‌شود بدون این که این صورت نسبت به شخص دیگر بتواند قابل تسری باشد آن عبارت است از فصلیت پس بنابراین مسئله فصلیت به استقلال ماهوی و هوهوی خود شیء خارج برمی‌گردد. مسئله جنسیت به عدم استقلال ما به ازاء خارجی او برمی‌گردد، یک امر مستقلى نیست یک روز هست یک روز نیست یک روز زید فرض کنید که پنج کیلو است یک روز پنج کیلو را از دست می‌دهد می‌شود پنجاه کیلو یک روز هست یک روز نیست مبهم است و این همراه با آن صورت هویت پیدا می‌کند بدون آن صورت که اصلا معنا ندارد باشد. هویتش هویتی است که در صورت است فانی در آن صورت است لحم بدون این که صورت به آن تعلق بگیرد اما اصلا در دنیا نداریم در حالتی که ممکن است فرض کنید که همین صورت نفسیت انسان باشد تعلق به قالب انسانی بگیرد شما وقتی که خواب

می بینید بدن شما در خواب دارد کار انجام می دهد یا همان صورت خصوصیت و شخصیت شما دارد در خواب کار انجام می دهد وقتی که آن دارد کار انجام می دهد شکل دارد یا ندارد؟ دارید می بینید آن شکل در چه قالبی است، در قالب مثالی پس این را رها کرده رفته سراغ قالب مثالی! رها کرده یعنی تعلقش را کم کرده نه اینکه به طور کلی رها کرده

پس بنابراین شما می بینید که این به همین کیفیت هست و این می رود سراغ یکی دیگر و همین که صورت لحمیت است خود همین یک صورت است برای این که آن را از بقیه جدا کرده و هلمّ جرّاً. خوب این طبق قضیه، مسئله حل می شود به این که جنس باید از ماده اتخاذ بشود مرحوم آخوند در این جا می خواهند این را بفرمایند اصلاً کی گفته که این نفس دارای جوهر است تا این که شما بخواهید جنسیت را از جوهر اخذ کنید. تا به حال صحبت در این بود هم ماده جوهر من الجواهر و هم صورت جوهر من الجواهر و چون جوهر است به آن اشکال وارد می شود پس چرا جنس را از ماده می گیرید

بروید از صورت بگیریید اگر جوهر است آن جا اشکال وارد می شود مرحوم آخوند می گویند:

اصلا جوهریت نفس می خواهند به طور کلی زیر سوال ببرند کی گفته که اصلا نفس جوهر است نفس جوهر در حیثیت استقلالی خودش، نه در حیثیت اضافی خودش به ماده، در آن حیثیت اضافی خودش به ماده دیگر در آن جا جوهر نیست در آن جا دیگر عرض^{۲۸} لازم^{۲۹} برای چی؟ برای ماده خود. همین به اصطلاح ماده برای خودش یک عرض عام است که عارض می شود بر این نفس، بر صورت عارض می شود صورت هم عرض خاص است که عارض می شود بر او. دو عرض هستند که لازم و ملزوم یکدیگر هستند منتهی از آنجایی که لازم باید اعم از ملزوم باشد منتهی آن عرض لازم می گیرند برای آن صورت، صورت عرض خاص می شود بالنسبه به ماده. پس بنابراین وقتی این طور شد جنبه عرضیت که دیگر از جنس اتخاذ نمی شود آنها برای خودشان حالا هر چه هستند باشند در حیثیت عروض فقط نفس العروض در اینجا شرط است

دیگر شما نباید در این جا بیایید و بگویید که ما جنس را از آن صورت می‌گیریم جنس این صورت هر ماهیتی که می‌خواهد برای خودش داشته باشد الان در این جا یک حیثیت بیشتر ندارد و آن حیثیت عروضش بر ماده است که باعث شده این ماده در این جا قوام پیدا نکند فقط همین بیش از این نیست، عارض شده در این جا بر ماده حالا این نفس در ذات خودش و در صقع حالش چه هست بله آن جا قبول داریم که این جوهر قبول داریم که این نفس هبطت الیک من المحل الارض - و رقاء ذات تعزز و تمنع مقلی عارف، محجوبه عن کل و هی التی سفرت و لم تتبرقع این از آن بالا که دارد می‌آید هیچ وقت عرض، استقلال ذاتی ندارد برای این که بخواهد این موجب تصرفی بشود موجب قوام و موجب وجوب فی نفسه برای خودش باشد آن چه که وجود فی نفسه و لنفسه است آن عبارت است هر چیزی که جنبه جوهریت داشته باشد وقتی که جوهریت داشت می‌تواند قبول عرض کند و بر او عرضی عارض بشود.

پس اینی که الان نفس قبل از اینکه تعلق به بدن بگیرد بنا بر مکتب مرحوم شیخ و بنا بر مکتب مرحوم آخوند که آن جسمانیت الحدوث و روحانیه البقاء است بنا بر هر دو قضیه این نفس دارای جوهر است یا این جوهر از اول داشته، بعد آمده تعلق به بدن گرفته یا تبدیل به جوهر خواهد شد یعنی یک جوهری است که آن جوهر جوهر عام است و لکن این جوهر در بستر حوادث و در بستر آن ظروف مناسب متبدل به جوهر نفسانی خواهد شد جسمانیه الحدوث و بعد هم روحانیه البقاء در می آورد و تبدیل به یک وجود مجرد و وجود نفسانی مجرد می شود در هر دو قسمش.

این مسئله در صورتی است که ما به خود نفس من حیث هی هی نظر بیاندازیم نه به تعلق او و در مقام انتزاع جنس و انتزاع فصل ما به خود او نظر نمی اندازیم ما به نفس نظر نمی اندازیم، ما به آن ماده در این جا نظر می اندازیم و وقتی که این طور شد پس بنا بر این این اخذ جنس دیگر در این صورت از ماده خواهد بود نه از او زیرا آن صورت در این جا

دیگر در این عروضش جنبه استقلالی ندارد و آن جوهریت او مورد لحاظ نیست هر که می‌خواهد باشد باشد، اصلاً می‌خواهد جوهر باشد باشد می‌خواهد عرض باشد باشد، این آمده در اینجا عارض شده، این عروضش در این جا موجب شده است که این زید متولد بشود حالا هر چه می‌خواهد باشد ما به او کاری نداریم در ذات خودش هر چه می‌خواهد باشد آنی که الان در این جا ملاک برای انتزاع هست شما دنبال جوهریت می‌گردید می‌گویید که باید جوهر باشد ما می‌گوییم که جوهری نداریم. یک امری در اینجا عارض شده و عروضش این ترکیب را به وجود آورده عروضش این شیء را به وجود آورده، حتی در ماده در اینجا اخذ بشود این کلام کلام مرحوم آخوند بود و افراد هم نسبت به این مسئله من دیدم تأیید کردند و آن مطلب را پذیرفتند. آن چه که به نظر بنده می‌رسد نسبت به این قضیه او این است که مسئله عروض در نفس نسبت به بدن آیا این عروض عروض مقوله ای است؟ یعنی از باب مقولات تسع این عرض در این جا عارض

شده یا این عروض عروض مفهومی است نه عروض مقوله‌ای آن شیء‌ای که الان می‌آید شما اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید صورت بگذارید غیر صورت بگذارید هر چه می‌خواهد اسمش را بگذارید نفس بگذارید وقتی که می‌خواهد به عنوان عرض خاص بر یک موضوعی حمل بشود و بار بشود آیا عروض از مقولات تسع است که فرض کنید جده و متی و این و اضافه و امثال ذلک و کم و کیف و فلان است این است؟ خوب با ترکیب یک عرض به این کیفیت با عرض دیگر که یک هویت خارجی به عنوان حقیقت فصلیه یا حقیقت جنسیه که درست نمی‌شود خوب دو عرض را بر همدیگر عارض کردید یکی عارض شده یکی معروض و صد سال با همدیگر بکنید کاری نمی‌شود! تا این عرض موضوع نداشته باشد، تا یک جوهری نداشته باشد که آن عرض بر او حمل بشود آن فصل و صورت خارجی در این جا تحقق نمی‌کند این عروضی که در این جا شما این عروض را درست کردید، یک عروض مفهومی است عروض مفهومی بله یک

شی‌ایی می‌گویند حمل می‌شود بر او شما معنای
حملیت چطور این که فرض کنید که محمول بر
موضوع حمل می‌شود می‌گویند عارض شد، این هم
همین است حالا اگر در واقع فرض کنید که محمول،
نفس الوجود بود این موجود همیشه پس وجود
عرض است خوب، عرض که خودش در اینجا
تشخص ذاتی ندارد تشخیص او به تشخیص موضوع
است و قبل از او باید موضوع وجود داشته باشد تا
این که او به واسطه او تشخیص پیدا بکند. پس اینی
که الان شما آمدید نفس را عرض گرفتید و آن
حقیقت او را یک حقیقت اشراقی گرفتید ما اینها را
قبول داریم آن حقیقت نفس حقیقت اشراقی است و
دارای آن حیثیت نورانی است و دارای چه است اینها
را ما قبول داریم بسیار خوب، ولی صحبت در این
است بر این عروض آیا ما موضوع و جوهر
می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ بله یک حقیقت جوهریه
نفسیه مستقله. این حقیقت صوریه نفسیه مستقله
عارض می‌شود بر یک ماده‌ای به عنوان عرض خاص
که همان مفهوم عرضیت را دارد نه جنس عرضیت را

و خصوصیات عرضیت را. بسیار خوب مناقشه ای در اصطلاح نیست مناقشه ای در این حمل نیست و نسبت به این اشکالی وارد نمی شود شما این را عرض خاص قرار بدهید ماده را برای خودش حساب دیگری فرض بکنید، صورت را هم برای خودش حساب دیگری فرض بکنید و اینها بر همدیگر بار می شوند اشکال ندارد. ولی صحبت در این است که انتزاع جنس و انتزاع فصل از چیست؟! یا شما در این جا باید بفرمایید که اصلا ما نه جنسی در اینجا داریم و نه فصلی، هر شی ای برای خودش هم جنس است و هم فصل! فرض کنید مثل خورشید مثل شمس، شمس یک حقیقت کلی است که یک مصداق هم بیشتر در خارج ندارد آن کلی فقط یک مصداق دارد که از همان مصداق کلی اخذ می شود شمس در خارج اگرچه هست می توان برای او .. کرد این حقیقت حقیقت واحد است هر شی ای برای خودش هم ماده است هم صورت است هم جنس است هم فصل است یک وقت این مطلب را می خواهید بفرمایید اشکال ندارد این مطلب با

جوهریت ماده هم با جوهریت نفس، با هم می سازد
این یک بحث دیگر است که هر ماده یک حقیقت
مستقلی است که مختص به خودش است صورت
هم حقیقت مستقل مختص به خودش است و این در
خارج یک ترکیب اتحادی است نه انضمامی یک
ترکیب اتحادی برایشان در خارج انجام می شود
بسیار خوب این یک مسئله دیگر، نه اینکه شما وقتی
که برای خودِ نفس هست آن را صورت بگیری و آن
را جوهر بگیری وقتی که می خواهد عروض پیدا
بکند جوهریت را از دست می دهد! خوب چطور
می شود جوهریت خودش را از دست بدهد؟ چطور
می شود یک شی ای که در ذات خودش جوهر است
موقعی که دارد عارض می شود یک دفعه این
جوهریتش می شود عرض؟! بالاخره یک شیء یا
جوهر است یا عرض است، دیگر شق ثالث ما نداریم
که نه جوهر باشد نه عرض باشد. حقیقت شیء هر
چیزی، تشخیصش در خارج یا به جوهریت او است
یا به عرض او است جنبه عرضیت است کم حقیقتش
به عروض او است خود کم در خارج بدون قرطاس

نداریم ولی قرطاس بدون کم داریم یعنی تصور
قرطاس بدون کم حالا نه کم خاص بالاخره بدون کم
که نمی شود، کم خاص ولی نه، از آن طرف کم بدون
موضوع معنا ندارد که باشد.

پس بنابراین هر شی‌ای در خارج یا باید
جوهر باشد یا باید عرض باشد از این دو تا خارج
نیست مگر این که مجرد باشد خوب چطور در این
جا تصور می شود که خود نفس تا وقتی که به او به
حیثیت استقلالی و ذاتیش نگاه بکنید جوهر^{۲۸}
شخصیه^{۲۹} نفسیه^{۳۰} متشخص متعین^{۳۱} یتقوم به ماده و
یحقق ماده و یکون ماده تمام اینها محفوظ، همین
که می خواهد بیاید این تعلق به بدن بگیرد هنگام
تعلق به بدن گرفتن در آن موقع این لیس بجوهر^{۳۲}!!
جوهریت از او سلب می شود این اشکالی که در این
مسئله وارد شد. ان شاء الله دیگر ...